

بازنمایی مدل تحلیلی برای حل و فصل اختلافها و منازعات سرزمینی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۰/۱۸

* حسین ربیعی

* محسن جان پرور

چکیده

تا کنون، نظریه‌ها و مدل‌های مختلفی برای حل و فصل منازعات ارائه شده، اما نظریه و مدل خاصی برای حل و فصل اختلافها و منازعات سرزمینی وجود ندارد. پژوهش حاضر با بررسی این فرضیه که اختلافها و منازعات سرزمینی، ریشه و گستره منطقه‌ای دارند، به دنبال ارائه الگویی برای بازنمایی فرایند حل و فصل منازعات سرزمینی است. مطابق مدل طراحی شده، همچنانکه ریشه‌ها و شرایط اختلافها، گستره منطقه‌ای دارند، اتخاذ روشها و تاکتیک‌های مبتنی بر توان‌های منطقه‌ای می‌تواند به حل و فصل آنها کمک کند. نگاه کشورها به اختلاف، روش در پیش گرفته شده برای حل آن و سودمندی متقابل برآمده از به کارگیری روش‌های مسالمت‌آمیز، از پیش‌زمینه‌های مورد نیاز در حل منازعات منطقه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: منازعات منطقه‌ای، منازعات سرزمینی، حل و فصل منازعه، مدل تحلیلی

Hosseinrabiei@hotmail.com

* استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی

* دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

منازعه یکی از رخداد‌های گریزناپذیر جوامع بشری است که بی‌انگرم ناهماهنگی منافع، ارزش‌ها و ادعاها میان طرفین درگیر است که برای ایجاد دگرگونی در وضع موجود، به عنوان شکلی از روابط سیاسی جلوه می‌کند. درگیری‌ها می‌توانند جنبه‌ها و دلایل مختلفی داشته باشند. درگیری‌های قومی- نژادی، یکی از شایع‌ترین درگیری‌ها در سطح جهان است که هر از چند گاهی در کشورهای مختلف بروز می‌یابد. درگیری بر سر دست‌یافتن به قدرت که هنگام انتخابات سیاسی رخ می‌دهد، یکی دیگر از نمونه‌های درگیری و منازعه در جوامع است. در عین حال، عمومی‌ترین نوع اختلاف‌ها و منازعات، اختلاف‌های سرزمینی است که موضوع این پژوهش است. شیوه برخورد کشورها با منازعه، به عوامل مختلفی مربوط است. با این همه، انتخاب نوع برخورد با منازعه کاملاً اختیاری و امکان ایجاد دگرگونی در رفتارهای از روی عادت و انجام انتخاب‌های هوشمندانه، فراهم است. چگونگی دستیابی به «حل و فصل صلح‌آمیز» منازعات، موضوعی آشنا در ادبیات روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک است و همواره بخشی از دیپلماسی بین‌المللی بوده است. تا دهه ۱۹۸۰، نظریه‌های مربوط به حل و فصل منازعات، تفاوت اساسی با همدیگر داشتند. در سال‌های پایانی جنگ سرد، شرایط حل و فصل منازعات دگرگون شد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به دوره‌ای طولانی که در آن منازعه‌ای بین‌المللی بر نظام جهانی حاکم بود، پایان داد. در عوض، منازعات داخلی، منازعات قومی و منازعه بر سر تجزیه‌طلبی و قدرت در داخل کشورها، به منازعات معمول دهه ۱۹۹۰ تبدیل شدند. این منازعات چندان منعکس‌کننده کشمکش میان قدرت‌های رقیب نبودند - ویژگی‌ای که بیش از ۳۵۰ سال «از زمان صلح وستفالی»، مشخصه منازعات بین‌المللی بود- بلکه بیشتر نشانگر تجزیه و تفکیک ساختار دولت، اقتصاد و جامعه بودند. با بهبود روابط میان ابرقدرت‌ها، رقابت نظامی و ایدئولوژیک آنها که موجب ایجاد منازعات منطقه‌ای زیادی شده بود، از بین رفت و حل و فصل منازعات دامنه‌دار در بسیاری از نقاط جهان آغاز شد. بعد از بلندپروازی‌های اوایل دهه ۱۹۹۰، سه مسئله، انتظارات غیرواقع‌بینانه برای نتایج سریع را از بین برد. نخست، دشواری‌هایی که مداخله‌جویان بین‌المللی^۱ در جنگ‌های نامنظم مثل جنگ بوسنی

بازنمایی مدل تحلیلی برای حل و فصل اختلاف‌ها... _____ ۵۷

(۱۹۹۲-۵) و سومالی (۳-۱۹۹۲) با آن روبرو بودند و به نظر می‌رسید حل و فصل منازعات از عهده پرداختن به این زنجیره بر نمی‌آمد. دوم، شکست روند صلح اسلو بین اسرائیل و فلسطین با آغاز انتفاضه دوم و شورش در سپتامبر ۲۰۰۰ و سوم، حادثه ۱۱ سپتامبر و اتفاقات بعد از آن که می‌توان آنها را در «جنگ علیه تروریسم» خلاصه کرد (Ramsbotham, et al, 2005: 3).

در زمان ما^۱ از نظر مشکلات مربوط به سرزمین، ارتباط میان کشورهای جدید به حساس‌ترین مرحله خود رسیده است. اختلاف‌های مرزی، ادعاهای مخالف نسبت به سرزمین‌های جدید و هجوم کشورهای توسعه‌طلب به همسایگان ضعیف‌تر، به یکی از دلایل اصلی بسیاری از جنگ‌ها تبدیل شده است» (Hill, 1976: 3). این پژوهش در مورد ماهیت، ریشه‌ها و برخورد کشورها با مسائل سرزمینی بحث می‌کند. سپس، رویکردهای موجود در مورد منازعات را بررسی و آنگاه نقش قدرت‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای در حل و فصل اختلاف‌های سرزمینی را تبیین خواهد کرد. مطابق فرضیه مقاله، ریشه‌ها و شرایط پدیدآورنده اختلاف‌ها، گستره منطقه‌ای دارند و بنابراین، روش‌ها و تاکتیک‌هایی به حل و فصل اختلاف‌ها کمک می‌کنند که برخاسته از توان منطقه بوده و سرشتی منطقه‌ای داشته باشند. در عین حال، مقاله بیش از آنکه در پی اثبات یا نفی این فرضیه باشد، تلاشی برای مدل‌سازی و ارائه الگوی عملیاتی است. روش مطالعه آن مبتنی بر توصیف و تحلیل مسائل سرزمینی و منطقه‌ای است و از نمونه‌ها و موارد مرزی در نقاط مختلف جهان به عنوان شاهد استفاده شده است.

الف. چیستی منازعات

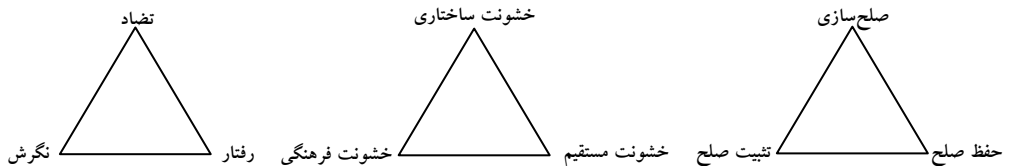
در اواخر دهه ۱۹۶۰، جان گالتانگ^۱ مدل مؤثری در مورد منازعه را پیشنهاد کرد که منازعات متقارن و نامتقارن را در بر می‌گرفت. به پیشنهاد او، منازعه باید به صورت مثلثی بررسی شود که تضاد، نگرش و رفتار^۲، سه رأس آن هستند. به باور او، در منازعات جنبه‌های ویرانگر و سازنده زندگی وجود دارند. آنها از تضادهای موجود در ساختار اجتماع شکل می‌گیرند و سپس، در نگرش‌ها و رفتار آشکار می‌شوند. زمانی که منازعه شکل گرفت،

1. Galtung, John

2. Contradiction, Attitude & Behavior

فرایندهای تغییر شکل گوناگونی را متحمل می‌شود: تولید یا تفکیک^۱، قطبی‌سازی و قطب‌زدایی، تشدید منازعه یا تنش‌زدایی^۲ و پیچیده‌سازی یا ساده‌سازی (Galtung, 1996: 90). فائق آمدن بر تضاد، سازش، گسترش دادن و یا عمق‌بخشیدن به ساختار منازعه، همکاری یا قطع همکاری بازیگران، می‌تواند ناسازگاری ایجادشده میان گروه‌ها را از بین ببرد.

شکل (۱): مدل منازعه، خشونت و صلح



Source: (Galtung, 1996: 16)

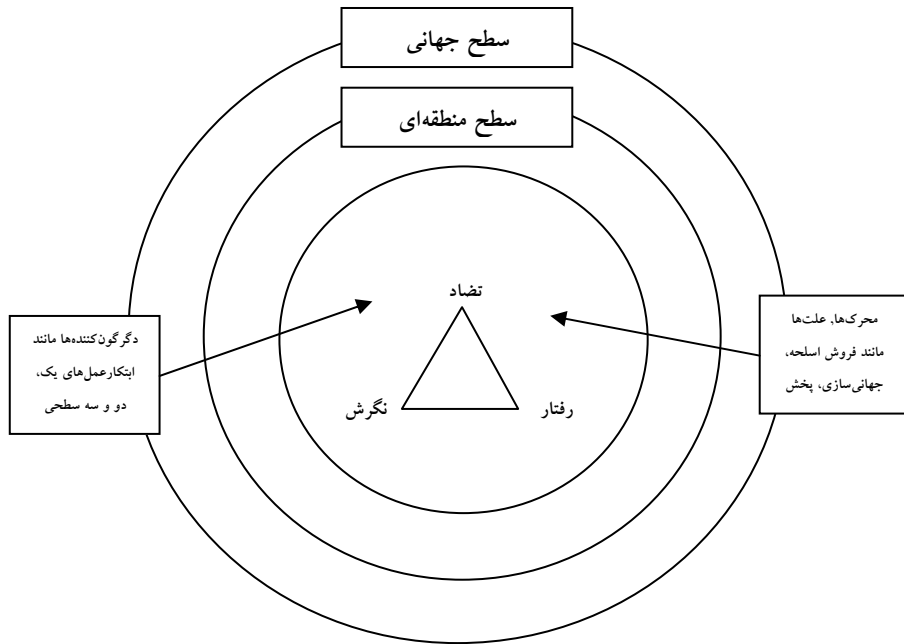
تضاد به موقعیت تنازعی اساسی اشاره می‌کند که «ناسازگاری اهداف» بین گروه‌های در حال منازعه را در بر می‌گیرد و زاینده چیزی است که آن را «عدم تطابق میان ارزش‌های اجتماعی و ساختار اجتماعی» می‌نامند. در منازعه متقارن، گروه‌ها، منافع آنها و برخورد منافع آنها با یکدیگر، تضاد را تعریف (تعیین) می‌کند. در منازعه نامتقارن، گروه‌ها، روابط آنها و تنازع منافع موجود در رابطه، تضاد را تعریف می‌کند. نگرش، «درک و احساس درست یا غلط گروه‌ها نسبت به یکدیگر و نسبت به خود» را در بر می‌گیرد که می‌تواند مثبت یا منفی باشد. در منازعات خشونت‌آمیز، گروه‌ها نگاهی تحقیرآمیز به یکدیگر دارند و نگرش آنها اغلب تحت تأثیر احساساتی همچون ترس، عصبانیت، تندی و تنفر است. نگرش دربرگیرنده احساسات، شناخت (عقاید) و خواسته‌هاست. گفته می‌شود تحلیل‌گرانی که بر این جنبه‌های ذهنی تأکید می‌کنند، دیدگاهی «بیانگر»^۳ در مورد ریشه منازعه دارند. سومین مؤلفه، رفتار است که شامل

1. Articulation or disarticulation
2. Escalation or de-escalation
3. An expressive view

همکاری یا تهدید و اجبار (قهر) و حرکات، بیانگر مصالحه و آشتی یا دشمنی و خصومت است. تهدید، قهر و اجبار و حمله‌های مخرب، از مشخصه‌های رفتاری منازعه خشونت‌آمیزند. گفته می‌شود تحلیل‌گرانی که بر جنبه‌های عینی همچون روابط ساختاری، رفتارها یا منافع مادی رقیب تأکید دارند، نسبت به ریشه‌های منازعه دیدگاه «وسیله‌ای (سودمند، ابزاری)» دارند. از نظر گالتانگ، در منازعه کامل، باید هر سه مؤلفه حاضر باشند. ساختار منازعه بدون رفتار یا نگرش تنازعی، پنهان (یا ساختاری) است. از دیدگاه او، منازعه فرایندی پویاست که در آن ساختار، نگرش‌ها و رفتار دائماً بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و یکدیگر را تغییر می‌دهند. منازعه با گسترش تحرکات، به منازعه آشکار تبدیل می‌شود که در آن، منافع گروه‌ها با هم برخورد پیدا می‌کند و یا روابط آنها با هم ستمگرانه می‌شود. آنگاه، گروه‌های منازعه برای تعقیب منافع خود، دور این ساختار سازمان‌دهی می‌شوند و نگرش‌های خصمانه و رفتار تنازعی خود را بسط می‌دهند. بنابراین، آرایش تنازعی شروع می‌شود و تشدید می‌یابد و ممکن است عمیق‌تر و گسترده‌تر شود و به گروه‌های دیگر کشیده شود و منجر به منازعات ثانویه‌ای گردد که در آن، گروه‌های بزرگتر و بیگانه نیز وارد شوند و این اغلب، کار پرداختن به منازعه اصلی و هسته‌ای را بسیار پیچیده می‌کند.

دیگر مدل‌های ارائه‌شده برای تحلیل منازعات، عناصر و ساختار متمایزی دارند. در این مدل‌ها، منازعات معاصر درون چارچوبی قرار دارند که سطوح مختلفی از جهانی، منطقه‌ای و دو جانبه تا سطوح ملی و اجتماعی را در بر می‌گیرد (شکل ۲). بر پایه این مدل، منازعات امروزی کشمکش‌های مرکبی^۱ هستند که در سطوح بین‌المللی، کشوری و اجتماعی پخش می‌شوند. این همان چیزی است که حل و فصل یا تغییر آنها را بسیار سخت می‌سازد. حل و فصل منازعه باید هم‌زمان در همه این سطوح کار کند (از جمله روابط عمودی بین سطوح بالا و پایین، از بدنه تا سطح بین‌المللی و روابط افقی بین همه بازیگران اجتماعی درگیر). بسته به مرحله‌ای که منازعه به آن رسیده است، هدف نهایی تلاش برای پیش‌گیری از بسته‌شدن فضای سیاسی حاصل از تشدید منازعه و تشویق به بازشدن فضای سیاسی حاصل از تنش‌زدایی و تغییر شکل منازعه است.

شکل ۲: منازعات و بافت اجتماعی و بین‌المللی



Source: (Mail, 2004: 9)

۱. اختلاف و درگیری‌های مرزی و سرزمینی

اصطلاح عام «اختلاف‌های مرزی» چهار نوع متفاوت از اختلاف‌های مرزی میان کشورها را در بر می‌گیرد. اولین نوع این اختلاف‌ها، اختلاف‌های قلمروخواهی^۱ است که در نتیجه علاقمندی هر کشور به تصاحب بخشی از سرزمین‌های مرزی کشور همسایه ایجاد می‌شود. نوع دوم به مشخص کردن جای دقیق مرز مربوط می‌شود و بیشتر به دلیل عدم توافق در تعبیر اصطلاحات به کار رفته در تعریف مرز در مراحل واگذاری، تعیین حدود یا علامت‌گذاری^۲ به وجود می‌آید و به اختلاف‌های مرزی موقعیتی^۳ موسوم است. دسته سوم از اختلاف‌های مرزی

1. Territorial boundary disputes
 2. Allocation, delimitation or demarcation
 3. Positional boundary disputes

که به اختلاف‌های مرزی کارکردی¹ موسوم است، به کارکردها و نقش‌های حکومت در مرز مربوط می‌شود. این اختلاف‌ها زمانی بروز می‌کند که یکی از طرفین در تقویت سلطه خود بر عبور و مرور از طریق مرز، بیش از حد فعال و یا بیش از حد منفعل است. آخرین نوع اختلاف‌های مرزی، یعنی اختلاف‌های مربوط به بهره‌برداری منابع²، به استفاده از منابعی باز می‌گردد که در مسیر مرز قرار دارند، مانند رودخانه‌ها، معادن ذغال سنگ یا ذخایر نفت و گاز.

اختلاف‌های سرزمینی ریشه و بنیان‌های متفاوتی دارند. اساساً همه دگرگونی‌هایی که در نقشه جغرافیای سیاسی جهان رخ داده است، با خود اختلاف سرزمینی را به همراه داشته است. نقشه سیاسی جهان در زمان‌های مختلفی تغییر کرده است. جنگ‌های جهانی، جنگ‌های منطقه‌ای، جنگ‌های دوجانبه، آزادسازی سرزمین‌های تحت استعمار و فروپاشی امپراتوری‌ها، مهمترین تاریخ‌های تغییر نقشه سیاسی و پیدایش اختلاف‌های سرزمینی هستند. البته، همه آنها لزوماً همراه با اختلاف سرزمینی نیستند. در عین حال، مرزهای جدیدی که در نتیجه جنگ به کشور شکست‌خورده تحمیل می‌شود، به ویژه اگر با چگونگی پخش گروه‌های قومی، مناطق اداری و منابع اقتصادی هم‌خوانی نداشته باشند، اختلاف‌های سرزمینی را ایجاد می‌کنند. ناآگاهی از توزیع جمعیتی یا ویژگی‌های توپوگرافیک در هنگام ترسیم مرزها، علت اصلی چنین اختلاف‌هایی است. عامل دوم، برهم خوردن تعادل ژئوپلیتیک میان دو کشور است. به ویژه، کشوری که در جنگی مغلوب شده و سرزمین‌هایی را از دست داده، ممکن است به محض دست‌یافتن به قدرت برتر، اختلاف‌های قدیمی را زنده کند و یا توافقات پیشین را زیر پا گذارد؛ کاری که هیتلر در جنگ جهانی دوم انجام داد و چنانکه اسکوفیلد گفته است، عراق در آوریل ۱۹۳۸ انجام داده است: «درست قبل از جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، کویت بخشی از استان خودمختار بصره بوده است. حکومت عراق، به عنوان جانشین حکومت عثمانی در استان موصل، بغداد و بصره، فکر می‌کند کویت باید دوباره با عراق یکی شود. بنابراین به طرح ادعای رسمی در مورد کویت می‌پردازد» (Schofield, 1993: 75). سومین عامل پیدایش اختلاف‌های سرزمینی در مثال‌های پیش گفته نهفته است: روحیه و شخصیت رهبران کشورها. هیتلر و صدام به دلیل

1. Functional boundary disputes

2. resource development dispute

روحیه زیاده‌خواهی که داشتند، احساسات ناسیونالیستی مردم را به اندازه‌ای تحریک کردند که زمینه و توان درگیری و خشونت سرزمینی را فراهم آورد. برخی دیگر از اختلاف‌های سرزمینی می‌تواند پس از ترسیم اولیه مرزها ایجاد شود. بهره‌برداری از منابع مشترک مرزی ممکن است اختلاف‌هایی را در پی داشته باشد که حتی به منازعه و درگیری منجر شود. مرزهای رودخانه‌ای نیز ماهیتی اختلاف‌برانگیز دارند. تغییراتی که جریان آب، به ویژه در مواقع طغیان رودخانه ایجاد می‌کند، ممکن است اختلاف‌هایی را در مورد تعیین دقیق محل مرز ایجاد کند و سرانجام، موضوعی که اخیراً رایج شده است: تعقیب گروه‌های مخالف، گروه‌های تبهکار و تروریست‌ها تا آن سوی مرز و نادیده گرفتن حاکمیت کشور همسایه در قلمرو خود.

قرن‌ها پیش، برخی کشورها آنقدر قدرتمند بودند که نیازی به مذاکره بر سر اختلاف‌های مرزی خود نداشتند. بنابراین، مرزهای سیاسی مطابق خواست آنان تغییر می‌کرد. در ایران، آشکارترین نمونه، مرزهای شمال غربی است که در رویارویی ایران و روسیه ترسیم و تثبیت شد. به هر ترتیب، در مورد چهار گونه اختلاف‌های مرزی (قلمروخواهی، موقعیتی، کارکردی و بهره‌برداری از منابع)، دو نمونه اول به طور حتم در صورتی مطابق میل کشور مدعی حل می‌شوند که مرز جابه‌جا شود. در عین حال، انواع سوم و چهارم اختلاف مرزی را می‌توان بدون جابه‌جا کردن مرز حل کرد. چنین اختلاف‌هایی را می‌توان از طریق ایجاد سازمانی برای نظارت و کنترل مرزی و نیز نظارت بر بهره‌برداری از منابع مشترک حل و فصل نمود.

مدل‌ها و نظریه‌های پیش‌گفته در مورد منازعات سیاسی و قومی، در عین حال که می‌توانند بسیاری از منازعات را تفسیر و تبیین کنند، اما با توجه به ویژگی‌های اختلاف‌ها و منازعات سرزمینی، برای تحلیل منازعات سرزمینی و ارائه الگوی کارآمد در تحلیل آنها، ناکافی‌اند و نارسایی‌هایی برای تبیین مسائل سرزمینی در آنها دیده می‌شود. از جمله:

یک. تمرکز بر منازعات درون‌کشوری: خواستگاه این نظریه‌ها، علوم اجتماعی و سیاسی است. به همین دلیل، تمرکز آنها بر منازعه گروه‌های داخلی، منازعات خشونت‌آمیز قومی-گروهی و عدم توجه به اختلاف‌های سرزمینی است.

دو. بی‌توجهی به تفاوت‌های جغرافیای سیاسی: اینکه منازعه به لحاظ جغرافیایی در چه مکانی رخ دهد، در حل و فصل منازعه و سطح دخالت نیروهای فراملی مؤثر است. برخی مناطق جهان به لحاظ

اهمیت خاصی که برای امنیت جهانی دارند، مورد توجه ویژه هستند و ایجاد ناامنی در آنها به سرعت به خارج از منطقه گسترش می‌یابد و چه بسا امنیت جهانی را با خطر مواجه می‌سازد. بدیهی است درگیری و منازعه در این مناطق، تفاوت بسیاری با مناطقی دارد که از اهمیت کمتری برخوردارند.

سه سرشت متفاوت عوامل ایجادکننده منازعات: عواملی که منازعه را ایجاد می‌کنند، از درجات مختلفی از اهمیت برخوردارند. کشمکش بر سر ثقل در انتخابات برای گروه داخلی (رقابت‌های حزبی)، منازعه برای کسب حقوق گروه اقلیت در داخل کشور، نزاع برای جلوگیری از عبور و مرور غیر قانونی از مرز و بالاخره، نزاع برای کسب قلمرو سرزمینی، هر کدام از درجه متفاوتی از اهمیت برخوردارند. این تفاوت‌ها، هزینه‌ای را که هر کدام از طرف‌های درگیر به خاطر آن حاضرند بپردازند، مشخص می‌کنند.

چهار. بی‌توجهی به مناسبات سطوح مختلف قدرت: اثرگذاری قدرت‌های جهانی در منازعات مناطق مختلف جهان، متفاوت و در دوره‌های زمانی مختلف نیز متغیر است. مناسبات چندقطبی قدرت‌های اروپایی در قرن‌های نوزده و بیست، نظام دوقطبی دوران جنگ سرد و آرایش جدید قدرت‌های جهانی هر کدام مناسبات ویژه‌ای را در سیاست جهان ایجاد کرده‌اند. به همین نسبت، روابط قدرت‌های موجود در مناطق مختلف ژئوپلیتیک نیز در تحلیل حل و فصل منازعات مورد غفلت بوده است.

علاوه بر کمبودهای ذکرشده، بررسی نظریه‌های منازعه، چند سؤال را در ذهن ایجاد می‌کنند:

۱. آیا زمانی که ریشه منازعه بیش از آنکه نارضایتی از وضع موجود باشد، نوعی

طمع‌ورزی بی‌پایان است، امکان حل و فصل منازعه وجود دارد؟

۲. در شرایطی که عدم تعادل و توزان قدرت میان دو طرف درگیر وجود داشته باشد،

سرنوشت منازعه چگونه تعیین می‌شود؟

۳. احتمال مؤثر بودن اقدام نظامی در کوتاه‌کردن یا فرونشاندن منازعات چه قدر است؟

۴. نقش جامعه، فرهنگ و تاریخ و به طور کلی، مسائل روان‌شناختی در حل و فصل

منازعات چیست؟

۵. کارکرد این نظریه‌ها برای حل و فصل منازعات سرزمینی در سطح منطقه چیست؟

با درک این کمبودها و توجه به پرسش‌های بیان‌شده، به نظر می‌رسد نظریه‌های عمومی منازعه برای تحلیل منازعات سرزمینی، کارایی زیادی ندارند، چرا که اختلاف‌ها و منازعات سرزمینی واجد ویژگی‌های زیر است:

یک. تأثیر منازعه سرزمینی بر مناطق پیرامون: از جنبه گسترش جغرافیایی، همه منازعات سرزمینی فراملی هستند و دست کم دو کشور را درگیر می‌سازند. برخی از این منازعات به خاطر چندطرفه بودن، می‌توانند موجب درگیر شدن چند کشور هم‌جوار شوند و سرشتی منطقه‌ای پیدا کنند. در جایی که پیوند میان کشورهای یک منطقه زیاد باشد، احتمال درگیر شدن دیگر کشورها در اختلاف‌های دو طرف زیاد است. به طور مثال، از زمانی که امارات متحده ادعاهایی را در خصوص جزایر ایرانی طرح و پیگیری می‌کند، این ادعا از سوی تعدادی از کشورهای عرب منطقه نیز حمایت شده است. همچنین، به خاطر توزیع مکانی جمعیت‌های هم‌نژاد میان چند کشور و ایجاد مرزهای ساختگی میان آنها (کردها)، منازعات درون کشورها با روابط بین کشورها ارتباط تنگاتنگی پیدا می‌کند. بنابراین، این منازعات، گرچه ریشه‌های داخلی دارند، اما ثبات و امنیت مناطق پیرامون خود را به شدت متأثر می‌سازند.

دو. ارتباط با مسائل کشورسازی و هویت‌سازی ملی: منازعات سرزمینی با فرایند شکل‌گیری کشور یا آنچه ایوب فرایند کشورسازی^۱ می‌نامد، ارتباط تنگاتنگی دارند (Ayoob, 1995: 50). «ملت‌سازی» به معنای ایجاد یا بازسازی پیوندهای فرهنگی، تاریخی و اجتماعی به گونه‌ای است که گروهی از مردم را در چارچوب یک کشور سازمان‌دهی کند. برای کشورهای نوپا، ملت‌سازی بخشی از فرایند کشورسازی است. برخی کشورهای نوپا در فرایند تأسیس خود از اختلاف‌های سرزمینی به عنوان ابزاری برای ایجاد هم‌گرایی و انسجام ملی استفاده می‌کنند. در این گونه موارد، کشورها از طریق ایراد ادعا بر سرزمین‌های دیگر یا بازسازی دروغین تاریخ، نوعی دشمن فرضی برای افراد کشور ایجاد می‌کنند تا از این طریق، احساسات و وطن‌دوستانه مردم را برانگیخته و اهداف ملی را به پیش برند. این روند تقریباً در همه کشورهای تازه استقلال‌یافته تجربه شده است.

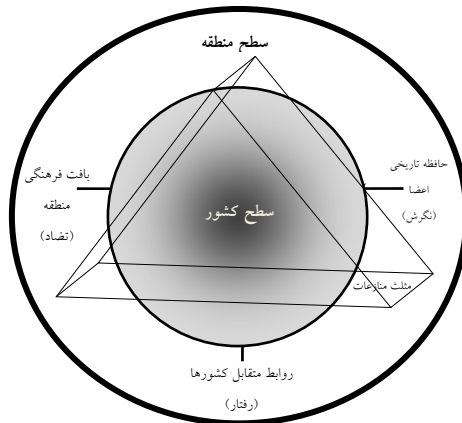
سه. ارتباط با مسائل اقتصادی: اقتصاد هم برای حکومت‌ها و هم برای مردم بسیار حیاتی و مهم است و مناقشه بر سر آن، همواره در تاریخ سیاسی جهان وجود داشته است. جنگ‌های

بی‌شماری در طول تاریخ با انگیزه دسترسی به منابع اقتصادی میان کشورها انجام شده است. برخی از اختلاف‌های سرزمینی، به دلیل بهره‌برداری از منابع اقتصادی مشترک با همسایگان ایجاد می‌شود و ثبات سیاسی و اقتصادی را دستخوش دگرگونی می‌کند. چنین حالتی ممکن است الگوی روابط متحدان منطقه‌ای را دگرگون کند و موجب پیچیده‌تر شدن اوضاع گردد. به ویژه اگر این اختلاف‌ها در مناطق کمتر توسعه‌یافته جهان رخ دهد و انگیزه‌ای هم از سوی کشورهای قدرتمند برای حل و فصل آن وجود نداشته باشد و قدرت‌های منطقه‌ای احیاناً با توسل به خشونت آنرا حل و فصل نمایند.

بر این اساس، می‌توان مدل‌های ارائه‌شده برای تحلیل منازعات سرزمینی را دگرگون و با تحلیل دیگری برای بررسی منازعات سرزمینی به کار برد. به طور مثال، به جای در نظر گرفتن رئوس مثلث می‌توان به آن حجم داد و از اضلاع آن برای تفسیر و تحلیل منازعات سرزمینی استفاده کرد. در این صورت، «بافت فرهنگی منطقه» بر «تضاد»، «حافظه تاریخی اعضا» بر «نگرش»، و «روابط متقابل کشورها» بر «رفتار» قابل انطباق است (شکل ۳).

برای روشن‌تر شدن بحث باید گفت اختلاف سرزمینی بستگی بسیاری به حافظه تاریخی کشورهای منطقه دارد. حافظه تاریخی کشورهای هر منطقه، ژئوپلیتیک نگرش آنها به یکدیگر را شکل می‌دهد. شکست‌ها و پیروزی‌هایی که احیاناً تصرف سرزمین را به همراه داشته باشد، می‌تواند نگرش خصومت‌آمیزی میان کشورها ایجاد کند و استعداد درگیری را افزایش دهد. در چنین شرایطی، بافت فرهنگی منطقه می‌تواند تضاد را ایجاد و تشدید کند. هر اندازه تضاد میان کشورها افزایش یابد، احتمال تشدید تنش‌های سرزمینی از طریق رفتار خصومت‌آمیز بیشتر است. بنابراین، شیوه ساختاربندی و یادآوری گذشته در بسیاری از موارد، در به حرکت درآوردن اختلاف سرزمینی، نقش بسیار محوری دارد و مبنای رفتار واکنشی آنها را شکل می‌دهد. خاطرات تاریخی ملت پیروز با ملت شکست‌خورده متفاوت است و انگیزه‌ای که ملت شکست‌خورده برای از سرگیری اختلاف‌ها دارد، بسیار بیشتر است. بنابراین، بافت منطقه، ساختار روابط و خاطرات تاریخی، همگی بخش‌هایی هستند که تضادها، نگرش‌ها و رفتارها را در شکل‌گیری اختلاف سرزمینی در گستره منطقه‌ای شکل داده و به یکدیگر مرتبط می‌سازند. الگوی زیر می‌تواند امکان فهم بهتر منازعات سرزمینی را فراهم کند (ربیعی، ۱۳۸۸: ۸۵-۸۱).

شکل ۳: اختلاف‌ها و منازعات مرزی (گسترش و بافت)



همچنانکه در شکل ۳ نشان داده شده است، اختلاف‌های سرزمینی بدون تردید در فضای بین‌المللی ایجاد می‌شوند و به طور قطع جنبه‌ای فراملی دارند، اما امکان گسترش یافتن آنها به سطح جهانی نادر است. شاید جز جنگ‌های جهانی اول و دوم که نمونه‌هایی استثنایی از گسترش منازعات سرزمینی به خارج از مرزهای منطقه‌ای است، نتوان منازعه‌ای را یافت که پایه‌ای سرزمینی و به ویژه مرزی داشته باشد و اینچنین در سطح جهانی گسترش یافته باشد. از جنبه دلایل و ریشه‌ها نیز تغییراتی که در سطح منطقه‌ای یا ملی ایجاد می‌شود، از قبیل تغییر دولت‌ها، دگرگونی توازن قدرت‌های منطقه، ارتباط کشورهای منطقه با قدرت‌های فرامنطقه‌ای، رشد یا فروکش کردن ناسیونالیسم، اتحاد و ائتلاف برخی کشورهای منطقه با یکدیگر و مانند آنها، به درجات مختلف در شکل‌گیری یا حل منازعات سرزمینی تأثیرگذار است. تغییر جایگاه و وزن ژئوپلیتیک و موقعیت سیاسی کشورها در ایجاد افق‌های جدید پیش روی منازعه، نقش اساسی دارد. تغییر بازیگران سیاسی همراه با تغییر شخصیت و مواضع رهبران سیاسی، اغلب در تغییر شکل منازعه بسیار حائز اهمیت است. تغییرات شخصی نیت و افکار رهبران سیاسی دارای قدرت تصمیم‌گیری، در لحظات بحرانی، بسیار حیاتی است. به علاوه، ژست‌های صلح‌طلبانه یا جنگ‌طلبانه رهبران که بیانگر تغییرات فردی است، نقش مهمی در این زمینه دارد. این مباحث این نکته را اثبات می‌کند که اختلاف‌ها و منازعات سرزمینی، سرشتی

منطقه‌ای دارند و همچنانکه عوامل پدیدآورنده آن دگرگونی‌های درون‌کشوری یا منطقه‌ای هستند، دامنه پیامدها و نتایج آن نیز از قلمرو یک منطقه فراتر نمی‌رود.

مطابقین الگو، در تحلیل هر اختلاف مرزی باید به چهار مسئله پرداخته شود. اولین مسئله، علت اختلاف است. گاهی تاریخ مرز نشان می‌دهد روند ایجاد آن کامل نبوده است. در مواردی نیز سرزمین‌هایی که قبلاً مستعمره بوده‌اند، ممکن است نسبت به مرزهایی که در آن زمان برای آنها تعیین شده است، معترض باشند (Prescott and Triggs, 2008: 93). مسئله دوم شرایطی است که یکی از دو کشور یا هر دوی آنها را متقاعد می‌کند که این مشکل باید حل شود. این شرایط می‌تواند موارد متنوعی همچون دیپلماسی فعال و هجومی را دربرگیرد. استدلال‌ها یکی دیگر از مسائلی هستند که باید مورد توجه قرار گیرند. وقتی کشورها برای حل اختلاف مرزی وارد مذاکره می‌شوند و یا به داور مراجعه می‌کنند، قوی‌ترین استدلال‌های ممکن را برای اثبات ادعای خود یا رد ادعای طرف مقابل به کار می‌برند. غالباً این استدلال‌ها دربردارنده شواهد متعدد تاریخی، جغرافیایی، قومی و حقوقی‌اند. به هر حال، آنچه در این دادگاه‌ها مطرح می‌شود، اطلاعات بسیار سودمندی را برای مطالعات محققان در زمینه این مرزها فراهم می‌آورد (Prescott and Triggs, 2008: 93).

چهارمین مسئله، نتایج است. در مواردی که اختلاف سرزمینی از طریق مذاکره حل و فصل شده است، باید به نتایج توافق توجه کرد. نتایج را در صورتی می‌توان پیش‌بینی کرد که شرایطی که موجب افزایش و یا کاهش مشکلات می‌شوند، تعیین شوند. اثرات منفی تغییر مرز در مواردی که زمان کوتاهی از تعیین مرزی که جدیداً تغییر یافته می‌گذرد، کشورها اقدامات کمی در خط مرزی انجام داده‌اند، گروه‌هایی که مرز قبلی آنها را از یکدیگر جدا کرده بود، قرابت‌های فرهنگی دارند، وابستگی اقتصادی در دو سوی مرز ترسیم شده وجود ندارد و زمانی که اقتصاد منطقه منتقل شده صرفاً پاسخ‌گوی نیاز خود منطقه بوده است، کمتر است. در شرایطی که مرز پیشین تاریخچه طولانی دارد و زمان زیادی از تعیین آن می‌گذرد، بین مردم منطقه جداسازی و مردم سرزمینی که قبل از تعیین مرز جدید بخشی از آن محسوب می‌شده‌اند، قرابت قومی و فرهنگی وجود داشته باشد، حکومت در مرز سابق اقدامات امنیتی و اقتصادی زیادی انجام داده باشد و زمانی که اقتصاد بخش انتقال یافته با اقتصاد مناطق مرکزی کشور سابق ارتباط تنگاتنگی داشته باشد، مشکلات بالقوه مردم مناطق منتقل شده در جریان حل و فصل و تعیین مرز جدید، بیشتر است.

ب. نگرش‌ها و روش‌ها در رفع منازعات

از منظر نگرشی، سه رویکرد عمده در خصوص رفع منازعات وجود دارد. با آنکه هدف همه آنها ایجاد و توسعه «فرایندهای حل و فصل منازعه است که برای گروه‌های درگیر قابل قبول و در حل منازعه مؤثر باشد» (Azar and Burton, 1986: 1)، اما همه اهل فن از مفاهیم و اصطلاحات پایه‌ای ثابتی استفاده نمی‌کنند. سه واژه در میان سایر اصطلاحات به کار رفته در این زمینه رایج‌تر است: ۱- مدیریت منازعه^۱، ۲- تغییر شکل منازعه^۲، ۳- حل و فصل منازعه^۳. بسته به نوع منازعه، عوامل درگیر، سطح و مرحله منازعه، منطقه جغرافیایی و ژئوپلیتیک، عوامل تاریخی و روابط بازیگران، انتخاب رویکرد کارآمد و راهگشا متفاوت است.

۱. مدیریت منازعه

مدیریت منازعه، همچون اصطلاح مرتبط «تنظیم منازعه»^۴، به عنوان اصطلاح جامع هر نوع پرداختن مثبت به منازعه را در بر می‌گیرد و می‌توان آن را به حل و فصل و محدودسازی منازعات خشونت‌آمیز تعبیر کرد. نظریه‌پردازان مدیریت منازعه بر این اعتقادند که بسیاری از منازعات خشونت‌آمیز معاصر را نمی‌توان به طور کامل و برای همیشه حل و فصل کرد، چرا که آنها نتیجه اختلاف ارزش‌ها و منافع درون یا بین جوامع هستند و همواره بازتولید شده و دائماً وجود دارند، به ویژه آنکه این اختلاف‌ها منجر به تأسیس نهادهای اجتماعی و توزیع قدرت از یک سو و ایجاد حافظه تاریخی و اشتراک‌ها و علائق پایدار، از سوی دیگر می‌شود. بنابراین، حل چنین منازعاتی غیر واقع‌بینانه به نظر می‌رسد. بهترین کاری که می‌توان انجام داد، مدیریت و محدود کردن آنها و گهگاه رسیدن به سازش تاریخی است که در آن ممکن است خشونت کنار گذاشته شود و سیاست معمول از سر گرفته شود. از دید ایشان، مدیریت منازعه، هنر مداخله مناسب برای دستیابی به حل و فصل‌های سیاسی است، به ویژه توسط بازیگران قدرتمندی که قدرت و منابع لازم برای تحت فشار قراردادن گروه‌های در حال منازعه را دارند تا آنها را وادار به حل و فصل کنند (Miall, 2004: 3).

1. Conflict management
2. Conflict transformation
3. Conflict resolution
4. Conflict regulation

۲. تغییر شکل منازعه

تغییر شکل منازعه، فرایند تغییر دادن و پرداختن به روابط، گفتمان‌ها و در صورت لزوم، وضعیت خاص جامعه‌ای است که از ادامه منازعه خشونت‌آمیز حمایت می‌کند. این موضوع نوعی رویکرد جامع و فراگیر را پیشنهاد و تأکید می‌کند که منازعات به واسطه یک سری تغییرات کوچک و بزرگ و اقدامات خاصی که به واسطه آن ممکن است مجموعه متنوعی از بازیگران نقش‌های مهمی ایفا کنند، در حال تغییر شکل تدریجی‌اند. وایرینن با اعتقاد به نظریه منازعه‌ای که بر مفهوم تغییر شکل، بیش از فرونشاندن استوار است، بر اهمیت آن در فهم چگونگی تغییر شکل منازعات در شرایط پویا تأکید می‌کند. رویکرد وایرینن اصولاً تحلیلی و نظری است، اما بر انواع مداخله‌هایی که سازندگان صلح باید در نظر داشته باشند نیز دلالت می‌کند:

- تغییر بازیگران: تغییرات درونی در گروه‌ها، یا ظهور گروه‌های جدید
- تغییر ساختاری: تغییر در ساختار کلی روابط و توزیع قدرت در منازعه
- تغییر قواعد: تغییر در هنجارها و قواعد حاکم بر منازعه
- تغییر موضوعات: تغییر موضوعات منازعه (Vayrynen, 1991: 4).

بر اساس آموزه‌های حل و فصل منازعه، استراتژی‌های کوتاه‌مدت پیش‌گیرانه به تنهایی شکست می‌خورند، مگر اینکه با استراتژی‌های تشویقی میان‌مدت و استراتژی‌های بلندمدت پیش‌گیرانه و استراتژی‌های مشروعیت‌بخشی و هماهنگی بین‌المللی همراه شوند.

۳. حل و فصل منازعه

نظریه‌پردازان حل و فصل منازعه، نگاه پیشین به منازعه را رد می‌کنند و در عوض معتقدند در منازعات هویتی و گروهی، افراد نمی‌توانند بر سر نیازهای اساسی‌شان با یکدیگر مصالحه کنند. با این وجود، آنها معتقدند اگر بتوان به گروه‌های در حال منازعه در کشف، تحلیل، زیر سؤال بردن و ساختاربندی مجدد موقعیت‌ها و منافع‌شان کمک کرد، می‌توان از منازعه پیشی گرفت و راه‌هایی برای حل و فصل آن یافت. به اعتقاد این دسته از تحلیل‌گران، حل و فصل منازعه به مداخله گروه‌های سوم خبره ولی فاقد قدرتی که به صورت غیر رسمی برای تقویت تفکر نو و روابط جدید کار می‌کنند، بستگی دارد. گروه‌هایی که در جستجوی کشف چپستی ریشه‌های منازعه و

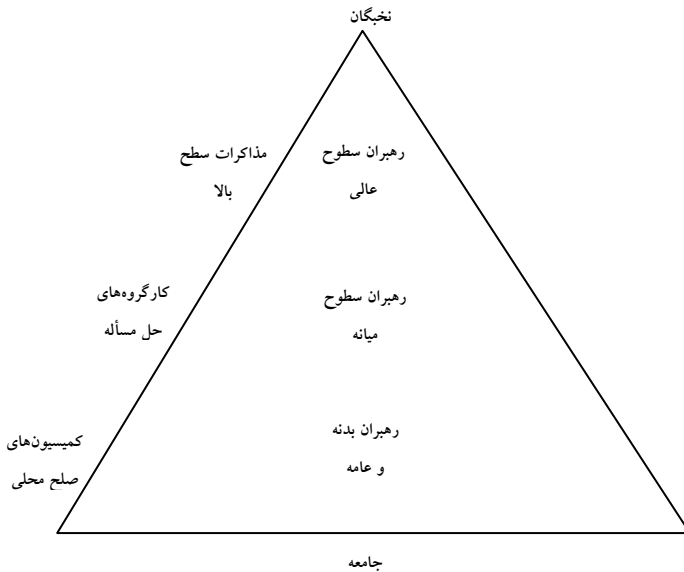
تشخیص راه حل‌های خلاقانه‌ای هستند که گروه‌های درگیر آنها را گم کرده‌اند. کلید حل و فصل منازعه از نظر ایشان، یافتن راه‌هایی در این مورد است که چگونه گروه‌ها می‌توانند از الگوهای ویرانگر و بی‌حاصل منازعه به سمت نتایج مثبت و سازنده حرکت کنند. بنابراین، هدف ایجاد و توسعه «فرایندهای حل و فصل منازعه است که برای گروه‌های درگیر قابل قبول و در حل منازعه مؤثر باشد» (Azar and Burton, 1986: 1). این نظریه، به سه دلیل، نظریه آشناتری در میان پژوهش‌گران است: اول، این اصطلاح قدیمی‌ترین اصطلاحی است که برای نامیدن این حوزه به کار می‌رفته است. دوم، هنوز هم پرکاربردترین اصطلاح مورد استفاده در میان متخصصان و تحلیل‌گران این حوزه به شمار می‌رود و سوم، آشناترین اصطلاح در مطبوعات و در میان مردم است.

در انتخاب خط مشی و سیاست حل منازعه، باید تحلیل دقیقی از اوضاع و گرایش‌های طرفین آن صورت گیرد. خشونت‌آمیز و پرمخاطره‌بودن روش‌های سنتی از جمله استفاده از زور، متفکران را واداشته است روش‌های مسالمت‌آمیزی برای حل اختلاف‌ها طراحی کنند. برای جلوگیری از کاربرد زور در حل اختلاف‌های بین‌المللی، کنوانسیون‌های مختلفی از جمله کنوانسیون لاهه، میثاق جامعه ملل، طرح قرارداد کمک‌های متقابل، پروتکل ژنو ۱۹۲۱، قراردادهای لوکارنو ۱۹۲۵، پیمان بریان کلوگ ۱۹۲۸، منشور ملل متحد (فصل ششم)، قطعنامه تعریف تجاوز ۱۹۷۴ و اعلامیه مانیل ۱۹۸۲ وجود دارد (صباغیان، ۱۳۷۶: ۲۲-۱). در کنار آن، روش‌های دیگری از جمله گفتگوی دوجانبه یا چندجانبه، میانجی‌گری و مانند آن نیز به کار گرفته می‌شود. بنابراین، منازعات را می‌توان به سه طریق حل و فصل کرد: اول، روش دیپلماتیک که شامل تماس‌های مستقیم و غیرمستقیم طرفین و میانجی‌گری دولت‌ها یا اشخاص ثالث می‌شود. دوم، راه تصفیه قضایی که مشتمل بر حکمیت و داوری یا قبول رأی دیوان بین‌المللی دادگستری است و سوم، راه مداخله سازمان‌های بین‌المللی و به ویژه، سازمان ملل متحد (فریدی عراقی، ۱۳۶۹: ۱۳). پیش‌فرض ضروری در حل منازعات، پذیرش نیت و انتظارات طرف مقابل بر اساس این فرض است که آن طرف نیز ذهنی شبیه به ذهن ما دارد. بنابراین، هر نوع استراتژی حل و فصل منازعه باید بر اساس این فرض‌های اولیه شکل گیرد.

استراتژی‌های حل و فصل مسئله، ممکن است از سوی کارگزاران رسمی، طرف‌های درگیر یا اعضای اردوگاه‌های طرف‌های منازعه پیشنهاد گردد. صاحب‌نظران بحث منازعه در دهه ۱۹۹۰، مدل‌های فراوانی برای حل و فصل منازعه را پیشنهاد و بر اساس آنها سطوح درگیر در

منازعه و چگونگی مداخله هر کدام از آنها ترسیم کردند. حل و فصل کلاسیک منازعه، عمدتاً به ورود به منازعه و چگونگی قادر ساختن گروه‌های حاضر در منازعه خشونت‌آمیز برای حل غیر خشونت‌آمیز مسائل بین خود اهمیت می‌داد. از این‌رو، رویکرد معاصر با دیدی بازتر به سطح‌بندی و چگونگی عملکرد مداخله‌گران در فرایند حل منازعه می‌پردازد و چارچوب‌ها و سازوکارهای چندسطحی را برای حل منازعات پیش‌بینی می‌کند.

شکل (۴): بازیگران و رویکردهای مورد نظر در منازعه



منبع: (لدراخ، ۱۹۹۷)

بر اساس الگوی ترسیم‌شده در شکل ۴، حل منازعات شامل فرایندی سه‌سطحیاست که هر کدام از عوامل تأثیرگذار، در یک سطح، وظایف و نقش‌هایی را ایفا می‌کنند. صاحب‌نظران منازعه، اخیراً بر نقش گروه‌های داخلی صلح‌سازان بومی بیشتر تأکید کرده و معتقدند به جای اینکه گروه خارجی زمینه حل و فصل منازعه را از طریق میانجی‌گری‌های یک‌باره فراهم کند، نیاز به ایجاد کارآیی و ظرفیت در جوامع و آموختن چگونگی اداره منازعه به شیوه‌ای ماندگار از خلال

فرهنگ‌های داخلی وجود دارد. بنابراین، به جای مدل‌های یک و دوسطحی، مدل چندسطحی را پیشنهاد می‌کند که در آن، اهمیت منابع بومی و بازیگران محلی مورد تأکید قرار می‌گیرد.

ج. نگرش و رفتار کشورها در اختلاف‌های سرزمینی

به لحاظ نگرش و روش کشورها، اختلاف‌های سرزمینی از جنس مسائل غیر قابل حل، به گونه‌ای که نظریه پردازان مدیریت منازعه به آن باور دارند، نیستند. ممکن است کسب تفاهم اولیه مشکلاتی را به همراه داشته باشد، اما بی‌گمان چنانچه در نهایت به صورت رضایت‌آمیزی حل و فصل شوند، به ندرت امکان بازتولید آنها وجود دارد. مدیریت اختلاف در مورد این گونه از مسائل تا مرحله کسب رضایت، ضروری و کارآمد است. در عین حال، تغییر شکل منازعات نیز روش مناسبی در برخورد با مسائل سرزمینی نیست. چنانکه به خوبی آشکار است، تغییر شکل منازعه در مورد منازعاتی کاربرد دارد که گروه‌های قومی یا سیاسی جامعه با هم درگیر شده‌اند و می‌توان اختلاف‌های درونی را در کوتاه‌مدت یا درازمدت کاهش داد یا از بین برد. در عین حال، اختلاف سرزمینی از نوعی نیست که بتوان با گذشت زمان امیدی به حل و رفع آن داشت. حتی بسیاری از منازعات مرزی خود حاصل نگرش‌ها و یادآوری‌های تاریخی است. تنها زمانی که درگیری سرزمینی ریشه در برهم خوردن تعادل قدرت میان دو طرف باشد می‌توان امیدوار بود از طریق دگرگونی قواعد و ساختارهای موجود به تغییر رفتار بازیگران پرداخت. در عین حال، حل و فصل، شیوه‌ای است که به نظر می‌آید کاربرد مناسبی برای حل اختلاف‌های سرزمینی داشته باشد. حل و فصل منازعه نشانه توافق طرف‌های منازعه است که به پایان درگیری‌های مسلحانه و دستیابی به صلح می‌انجامد. با این وجود، در تاریخ مواردی ثبت شده که حتی اختلاف‌های حل و فصل شده سرزمینی نیز بازتولید شده و خشونت‌های مجددی را ایجاد کرده است. از جمله نزدیکترین و ملموس‌ترین موارد، رفتار عراق پس از توافق‌نامه مرزی ۱۹۷۵ الجزایر بر ضد ایران است.

همچنانکه نوع مسائل سرزمینی متفاوت است، رفتار کشورها در برخورد با اختلاف‌ها و منازعات سرزمینی نیز متفاوت است. زمانی که هجوم نظامی به قصد تغییر مرزها و تصرف سرزمین رخ دهد، جنگ و درگیری، پیامد حتمی است. هیچ کشور و حکومتی نیست که خودخواسته و

بدون مقاومت تسلیم زیاده‌خواهی‌های سرزمینی دشمنان خود شود. در عین حال، وقتی اختلاف بر سر تعیین محل دقیق مرز یا کارکرد مرز و یا بهره‌برداری از منابع مشترک مرزی است، شرایط به گونه دیگری است. یکی از رفتارهای رایج در این گونه موارد، گفتگوهای دوجانبه برای رسیدن به نتیجه است. اگر اختلاف ادامه یابد، ممکن است بحث میانجی‌گری مطرح شود. میانجی‌گری را هم افراد اثرگذار، هم کشورها و هم سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌توانند انجام دهند. مراجعه به نهادهای حقوقی بین‌المللی، از دیگر راه‌های مرسوم است. قطر و بحرین در سال ۲۰۰۰، با مراجعه به دیوان بین‌المللی لاهه، اختلاف‌های خود را حل و فصل کردند (میرحیدر و دیگران، ۱۳۸۶). برخی کشورها نیز به رغم عدم توافق بر سر تعیین محل دقیق مرز، عکس‌العملی بیشتر از دادن بیانه‌های سیاسی که شاید صرفاً پاسخی به خواست عمومی جامعه خود باشد، انجام نمی‌دهند. روی دیگر سکه اختلاف‌های سرزمینی، خشونت و درگیری مرزی است. زمانی که راه‌های مسالمت‌آمیز برای حل اختلاف‌ها به نتیجه نرسد یا کشوری به هر دلیل، توافقات انجام‌شده را قبول نداشته باشد، ممکن است از گزینه نظامی برای دستیابی به اهداف خود استفاده کند.

۱. فرونشاندن منازعات سرزمینی

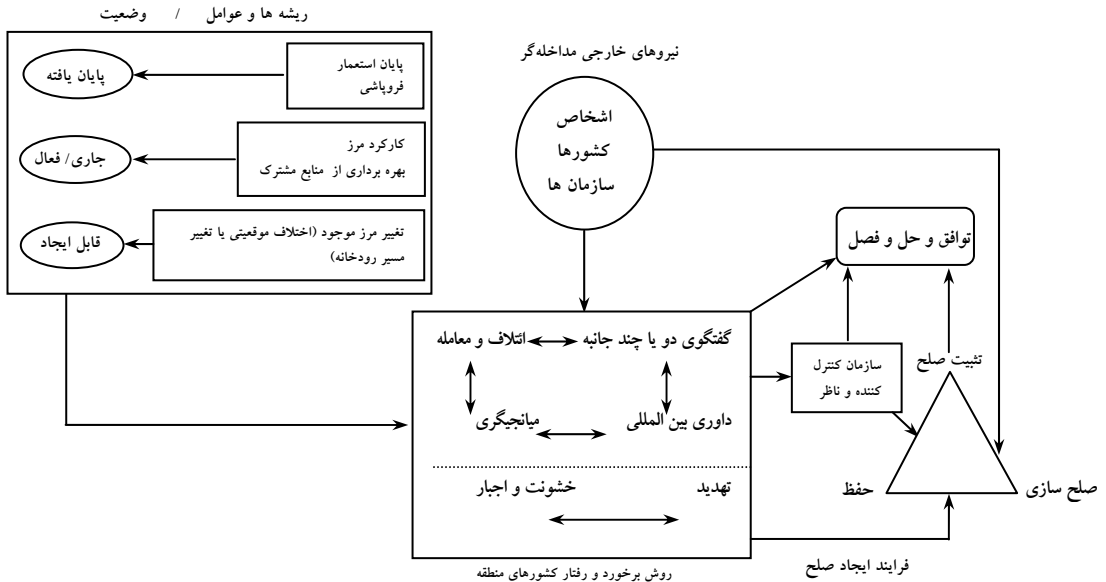
زمانی که اختلاف‌های سرزمینی به مرحله خشونت و درگیری نظامی طرفین بیانجامد، حل و فصل صلح‌آمیز منازعات و کشمکش‌ها نیازمند رویکردی سه‌بعدی است: صلح‌سازی^۱، حفظ صلح^۲ و تثبیت صلح^۳. حضور این سه بعد در کنار هم و در تعامل با یکدیگر برای پاسخ هماهنگ به فرایند حل و فصل منازعه به روشی صلح‌آمیز، ضروری است. با این وجود، هریک از آنها اهداف خاص خود را دارند و تنها می‌توانند به نتایج خاص خود دست یابند. تثبیت صلح از بقیه مهمتر است و بر رفع علل ساختاری منازعه تمرکز دارد (عوامل اجتماعی، اقتصادی، انسانی، نژادی و قومیتی، فرقه‌ای و حتی محیط زیستی که خشونت را ایجاد می‌کنند). روند صلح‌سازی و حفظ صلح از نظر ادامه اثربخشی محدود هستند و تنها در کنار فرایند تثبیت صلح می‌توانند به راه حل صلح‌آمیز درازمدتی بیانجامند (Harbottle, 2002: 40). در این رابطه، دو مفهوم مرتبط با

1. peacemaking
2. peacekeeping
3. peacebuilding

منازعات سرزمینی نیازمند توضیح بیشتر است: حفظ صلح و اجبار به صلح^۱. حفظ صلح یکی از مفاهیم سازمان ملل است که به عدم توسل به زور در اجرای نقش این سازمان در پایان دادن به جنگ مربوط می‌شود، اما در اجبار به صلح، استفاده از هر ابزار نظامی برای پایان دادن به منازعه لازم است. به دلیل حساسیت منازعات مرزی و سرزمینی، مقایسه میان این دو روش (حفظ صلح و اجبار به صلح) مفید است. ثمربخشی اجبار به صلح در تلاش‌هایی که برای حل و فصل منازعات سرزمینی به این شیوه انجام شده است، قابل ارزیابی است. نگاهی به تاریخ نیمه دوم قرن بیستم کافی است تا نشان دهد این تلاش‌ها تا چه حد از نظر نظامی بی‌نتیجه بوده‌اند. جنگ ویتنام برای ایالات متحده آمریکا و جنگ افغانستان برای اتحاد جماهیر شوروی، به‌رغم قدرت نیروها و پیشرفته‌بودن تجهیزات نظامی به کار رفته در برابر نیروها و تجهیزاتی بسیار ضعیف‌تر، شکست بزرگی محسوب می‌شد. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، هر یک از کشورهای بریتانیا، فرانسه، هلند و پرتغال در مستعمرات خود دست به عملیات‌هایی موسوم به عملیات امنیت داخلی می‌زدند تا بتوانند تلاش‌های بومیان این سرزمین‌ها را برای خودمختاری خنثی کنند. در تمام این موارد، اقدامات نظامی شکست خورد و مردم این کشورها استقلال خود را به دست آوردند و امروزه هر یک از آنها یک کشور مستقل هستند. همه این موارد نشان می‌دهند نظامی‌گری، گرچه ممکن است منازعات را به طور مقطعی حل و فصل کند، اما به وضعیتی می‌انجامد که خود نیاز به راهی برای خروج از آن دارد. در مقابل، حفظ صلح نتایج پایدارتری دارد. بیشتر عملیات انجام‌شده توسط نیروهای حافظ صلح^۲ سازمان ملل موفقیت‌آمیز بوده‌اند. بررسی هجده عملیات انجام‌شده تا سال ۲۰۰۲، نشان می‌دهد این عملیات امیدبخش‌تر از عملیات اجبار به صلح بوده است (Harbottle, 2002: 42). بنابراین، هر نوع مداخله «حافظ صلح» نظامی می‌تواند نقش بشردوستانه و حافظ حقوق بشر را نیز در برگیرد، اما برای حل علل ساختاری و ریشه‌ای منازعه، رویارویی و خشونت، این نقش تنها نقش مکمل و حاشیه‌ای است و به چیزی کامل‌تر، وسیع‌تر و جامع‌تر نیاز است (Harbottle, 2002: 47).

1. Peace enforcement

2. United Nations Emergency Force (UNEF)



شکل ۵: ریشه‌ها، روش‌ها و فرایند حل و فصل منازعات سرزمینی

د. نقش قدرت‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای و برون‌منطقه‌ای

نقش قدرت‌ها در مسائل سرزمینی، از سه جنبه قابل بررسی است: از جنبه علل و عوامل ایجادکننده، نقش‌آفرینی آنها در فرایند اختلاف و نقش آنها در حل و فصل و رفع اختلاف. قدرت‌ها همواره به دنبال کسب حداکثر منافع در مناسبات منطقه‌ای و جهانی هستند. از جنبه سرزمینی، گاهی منافع آنها مستقیماً در بهره‌برداری از منابع سرزمینی است. در این حالت، ممکن است قدرت‌های خارجی چند اقدام را انجام دهند. آنها ممکن است مستقیماً سرزمین مورد نظر را تصرف کنند. اقدامی که تا قبل از جنگ جهانی دوم معمول بود و سوابق تصرف سرزمین‌های دیگران و استعمار آنها به فراوانی موجود است. همچنین، ممکن است از طریق ایجاد حکومت ضعیف و دست‌نشانده، منافع خود را پیگیری کنند. چنین حالتی می‌تواند موجب حمایت آنها از اختلاف‌های سرزمینی موجود باشد یا ضعف حکومت مرکزی زمینه تعرض و تجاوز کشور همسایه به کشور ضعیف را فراهم آورد. علاوه بر این، ممکن است

قدرت خارجی از طریق بحران آفرینی منافع خود را تضمین کند. در این مورد، اختلاف سرزمینی یکی از بهترین ابزارهایی است که می‌تواند بحران درازمدتی را به وجود آورد تا زمینه‌ساز حضور و کسب منافع قدرت خارجی شود. بنابراین، از جنبه علل و عوامل پدیدآورنده اختلاف، قدرت خارجی می‌تواند ایجادکننده یا حمایت‌کننده باشد.

در فرایند اختلاف، منافع قدرت‌های خارج از منطقه در نقش آفرینی آنها اهمیت زیادی دارد. در بسیاری از موارد، قدرت‌های خارجی سعی در اعلام بی‌طرفی دارند. اهمیت ذاتی اختلاف‌های سرزمینی برای ملت‌ها و تأثیر درازمدت آنها بر روحیه ملی و نقش هویت‌آفرین و حیثیتی این موضوعات، موجب تشویق قدرت‌های خارجی به اتخاذ رویکرد بی‌طرفی است. با این حال، ممکن است قدرت‌های خارجی بر اساس منافع درازمدت یا کوتاه‌مدت خود از یکی از طرف‌های درگیر جانبداری کنند. از جنبه مقایسه‌ای، به دلیل پیوندهای اقتصادی، اجتماعی و امنیتی قدرت منطقه‌ای با کشورهای همجوار، الزام‌ها و شیوه‌های برخورد قدرت‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای با منازعات موجود در یک منطقه، ماهیتاً با سازمان فرامنطقه‌ای متفاوت است. برای مثال، قدرت منطقه‌ای ممکن است به دلیل ترس از کشیده شدن جنگ به داخل مرزهای خود و دامنه‌دار شدن کشمکش‌ها، با استفاده از زور و خشونت در منطقه مخالف باشد، در حالی که سازمان فرامنطقه‌ای و جهانی چنین دغدغه‌ای نداشته و حتی برانگیزاننده آن باشد. چنانکه آمریکا در طول جنگ سرد از درگیر شدن در کوبا به شدت امتناع می‌کرد، در حالی که در ویتنام که هزاران کیلومتر دورتر بود، درگیر شد.

در فرایند رفع منازعات، قدرت خارجی می‌تواند اثرات فراوانی برجای گذارد. برخی اختلاف‌ها به سبب حضور قدرت خارجی در منطقه ایجاد شده است. در این مورد، خروج قدرت خارجی از سرزمین‌های تصرف‌شده و واگذاری امور به مردم بومی به حل اختلاف‌های انجامد. سرزمین‌های رهاشده از استعمار، چنین سرنوشتی داشته‌اند. پاره‌ای از اختلاف‌ها به دلیل دخالت نادرست قدرت خارجی در ادعاهای سرزمینی کشورهای تحت‌الحمایه ایجاد شده است. در این موارد، قدرت خارجی با هدف کسب حداکثر حمایت مردم کشور تحت‌الحمایه، ادعاهایی را علیه کشور دیگر طرح یا از ادعاهای موجود حمایت می‌کند. این اتفاق در مورد جزایر سه‌گانه مورد ادعای امارات متحده عربی رخ داده است. در صورتی که قدرت خارجی موضع واقع‌گرایانه‌ای انتخاب و به مستندات طرفین توجه کند، اختلاف‌ها به صورت

مسالمت‌آمیز حل می‌شود. در غیر این صورت، با خروج از منطقه، ممکن است خشونت‌های سرزمینی گسترش یابد. جدا از این موارد، قدرت خارجی به عنوان طرف غیر درگیر نیز می‌تواند در فرایند حل اختلاف اثرگذار باشد، یعنی آنجا که این قدرت‌ها به عنوان داور، نقش حکمیت را ایفا می‌کنند یا به عنوان نیروی حافظ صلح در اختلاف‌های خشونت‌آمیز وارد می‌شوند.

نظام‌هایی که بخواهند چنین نقشی را ایفا کنند، باید متناسب با نیازهای اقتصادی، فرهنگی، انسانی و محیطی مردم منطقه باشند. این نظام‌ها نباید از سوی کشورهای توسعه‌یافته به عنوان بخشی از سیاست ابرقدرتی - که یکی از بدترین باورهای آنان این است که آنها نیاز کشورهای در حال توسعه را بهتر می‌دانند - به یک منطقه تحمیل شوند. برقراری امنیت، صلح و ثبات مشروط به این است که کشورها راهکاری متناسب با نیازها و چشم‌اندازهای خود ایجاد کنند (Harbottle, 2002: 54).

نتیجه‌گیری

حل و فصل اختلاف‌ها و منازعات سرزمینی، موضوع اصلی این پژوهش بود. برای رسیدن به هدف، ابتدا مفهوم منازعه در علوم سیاسی و مطالعات صلح مورد بررسی قرار گرفت و سپس، اختلاف‌ها و منازعات سرزمینی تشریح شد و نارسایی نظریه‌های منازعه برای پرداختن به اختلاف‌ها و منازعات سرزمینی آشکار شد. برای درک بهتر مسائل سرزمینی با استفاده از الگوهای منازعه، مدلی تازه (شکل ۳) طراحی شد. این مدل نشان می‌دهد برخلاف منازعات سیاسی - قومی که می‌تواند در داخل قلمرو کشور رخ دهد، اختلاف‌های سرزمینی ضرورتاً بین‌المللی هستند و در سطح منطقه گسترش می‌یابند و حداقل رفتار دو کشور را متأثر می‌کنند. ریشه این منازعات ممکن است منطقه‌ای یا درونی باشد، اما اثرات آنها فراملی است. در بخش بعد، رویکردها، نظریه‌ها و الگوهای کلی حل و فصل منازعه بررسی شد و با توجه به ریشه اختلاف‌های سرزمینی، رفتار کشورها در برخورد با اختلاف‌ها و روندهای معمول حل و فصل منازعه، مدلی برای تحلیل منازعات سرزمینی طراحی شد (شکل ۵). با توجه به ویژگی‌های اختلاف‌های سرزمینی، روش‌ها و راه‌حل‌های منازعات و الگوی طراحی شده در بخش نهایی، ضرورت دخالت سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت.

منابع

- ربیعی، حسین (۱۳۸۸)؛ نقش قدرت منطقه‌ای در حل و فصل اختلافات سرزمینی، نمونه موردی خلیج فارس، رساله دکتری رشته جغرافیای سیاسی تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- صباغیان، علی (۱۳۷۶)؛ نقش میانجیگری در حل و فصل اختلافات بین‌المللی، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- فریدی عراقی، عبدالحمید (۱۳۶۸)؛ روشهای مسالمت‌آمیز حل و فصل اختلافات بین‌المللی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- میرحیدر، دره و دیگران (۱۳۸۶)؛ «روند قلمروسازی کشورهای ساحلی در بستر خلیج فارس»، فصلنامه ژئوپولیتیک، سال سوم، شماره اول، بهار.
- Ayoob, Mohammed (1989); The Third World in the System of States: Acute Schizophrenia or Growing Pains? **International Studies Quarterly**, Vol. 33.
- Azar, E. and John W. Burton (1986); **International Conflict Resolution: Theory and Practice**, Boulder: Lynne Rienner and Wheat sheaf.
- Galtung, J (1996); **Peace by Peaceful Means**, London: Sage.
- Harbottle, Michael (2002), in: Clive H. Schofield (Editor); "Global Boundaries", **World Boundaries**, volume 1, Taylor & Francis e-Library, London and New York.
- Hill, N.L (1976); **Claims to territory in international law and relations**, New York: Greenwood Press.
- Miall, Hugh (2004); **Conflict Transformation: A Multi-Dimensional Task**, Berghof Research Center for Constructive Conflict Management – Second Edited.
- Ramsbotham Oliver, Woodhouse, Tom, Mail, Hugh (2005); **Contemporary conflict resolution**.Cambridge, UK: Polity Press.
- Vayrynen, R. (ed.) (1991); **To Settle or to Transform? Perspectives on the Resolution of National and International Conflicts**, "New Directions in Conflict Theory: Conflict Resolution and Conflict,Transformation. London: Sage,pp 1-25.
- Victor Prescott and Gillian D. Triggs (2008); **International Frontiers and Boundaries**, Leiden, Netherlands: Martinus Nijhoff Publishers.